

# با شاعران امروز زیر نظر شورای شعر

تهران - تقاطع فلسطین و انقلاب - ساختمان مهر - پلاک ۳۱۲ - ماهنامه‌ی حافظ (بخش شعر) - کدپستی ۱۴۱۶۸

- «بخش شعر»، ما، به حقیقت بخشی از «دانشنامه‌ی ادبیات معاصر ایران» است. همراه اشعارتان، مختصری از شرح حال خود را نیز بنویسید!
- اشعار پس از تأیید شورای شعر، در نوبت چاپ قرار می‌گیرد و اگر از ارزش کافی برخوردار باشد، در «دانشنامه‌ی شاعران معاصر ایران»، در مدخل نام شاعر چاپ خواهد شد.
- در صورت علاقه، گزیده‌ی شعرهای شاعران معاصر مورد علاقه‌تان را همراه شرح حال مستند آن شاعران، برای ما بفرستید.

## غریب

دوست ما دکتر خسرو فرشیدورد که پیش‌تر نام خانوادگی «ثقة‌الاسلامی» داشت و زاده‌ی ملایر بود، در دی ماه ۱۳۸۸ خاموش شد. او سال‌ها استاد ادبیات دانشگاه تهران بود و در مجله‌های **وحید** به مدیریت دکتر سیفالله وحیدنیا و بعدها در مجله‌ی **کلک** و در انجمن ادبی کمال با ما همکاری داشت. این نمونه‌ی شعر اوست:

دور از وطن غریبم و اندر وطن غریب  
هرگز کسی مباد به عالم چو من غریب  
بیگانه‌ام ز خویشتن و آشنا به درد  
با خویشتن غریبم و بی‌خویشتن غریب  
در خلوتم غمین و بر انجمن غمین  
بی‌انجمن غریبم و در انجمن غریب  
مرگ سیاه هم به سرم ناز می‌کند  
در گور خود غریبم و اندر کفن غریب  
جانم به لب رسید ز رنج و عذاب و درد  
جانم همیشه هست به زندان تن غریب  
رفتم به باغ، بلکه کنم تازه روح و جان  
آمد به چشم من، چمن و یاسمن غریب  
ایران برَم غریب و اروپا غریب‌تر  
پاریس و برلن و رم و شام و یمن غریب  
در شهر اشک‌بارم و در کوه داغدار  
در خانه‌ام غریب و به دشت و دمن غریب  
عمرم تباه شد به ره میهن عزیز  
هستم ولی به دیده‌ی اهل وطن غریب  
تنهایی و غربی و آوارگی بلاست  
هرگز کسی مباد به عالم چو من غریب  
دکتر خسرو فرشیدورد - تهران

## فانوسی بیفروز

فانوسی بیفروز  
راه تیره و تار است  
در این تاریکی و تنهایی  
که نه خدا و نه آتش  
هیچ یک نومیدی ما را احساس نمی‌کنند  
برخیز!  
فانوسی بیفروز  
من در دلم آتشکده‌ی زبانه می‌کشد  
بیا تا راه را  
از جان مایه‌گذاریم و بسپیریم  
خورشید شعله خواهد کشید  
از خاوران عشق  
و سپیده‌ی نقره‌ی  
صبح کنار دروازه به انتظار ما خواهد بود  
راهی شو  
ای همراه به غم نشسته

پروانه اسکندری (فروهر) - تهران

## کم‌تر

ز دنیای شما دیوانه‌ای مانند من، کم‌تر  
گریزان از خودی، بیگانه‌ای مانند من، کم‌تر  
به بذری سوخته امید حاصل کس نمی‌بندد  
ز خرم‌نگاه عالم، دانه‌ای مانند من، کم‌تر  
به بزم شادخواران تا به کی بیکار بنشینم  
غبارآلود غم، پیمان‌های مانند من، کم‌تر  
به گوش اهل معنی هر حدیثی خوش نمی‌آید  
فسون‌آمیزی افسانه‌ی مانند من، کم‌تر

شدم در مانده از خانه به دوشی‌های پی‌درپی  
درین غربت سره بی‌خانه‌ی مانند من، کم‌تر  
به دنیایی که پاس جان نمی‌دارند آدم‌ها  
اسیر طره‌ی جانانه‌ای مانند من، کم‌تر  
ندیدم بهره از آبادی دنیا، چو جغد غم  
مقیم گوشه‌ی ویرانه‌ای مانند من، کم‌تر  
به گرد شمع رخسارش که مشتاقان پر افشانند،  
«سهی» آتش به جان پروانه‌ای مانند من، کم‌تر  
محمود آرمین (سهی) - مشهد

## باران

باران! باران! با تو قراری دارم  
یک لحظه مبار! با تو کاری دارم  
وان‌گاه چنان ببار، کابم ببرد  
من بر دلم از دوست، غباری دارم  
\*\*\*

آه ای شنلت بهار و تن‌پوشت گل  
یک لحظه نمی‌کند فراموشت گل  
راز تو، همان راز بهار است، آری  
نازک تنم! ای تمام آغوشت گل  
روزبه فاطمی - تهران

## درخت

نه برگ‌های خویش را به‌جا می‌آورد درخت  
نه جای پای خویش را درمی‌یابد آب  
و رود  
می‌رود که ریشه‌های رؤیا بگسترند  
محمد مختاری - تهران

## برای پدرم خلیل سامانی (موج)

چو موج حادثه در هر کناره بود مگر؟  
به ساحل عدم او را گذارده بود مگر؟  
بسان شمع فرو شد مگر فروزان بود؟  
غمش به سینه شرر زد شراره بود مگر؟  
پیژمید و خزان کرد «باغ صائب» را  
نهال شعر تبه شد بهاره بود مگر؟  
به سرزمین ادب رونقی دگر بخشید  
در این مجاهده یکتا سواره بود مگر؟  
هماره دست به امواج فتح می‌یازید  
به عزم، سیطره‌ی هر کناره بود مگر؟  
سخن ز سوز دل از درد مردمان می‌راند  
ز داغ‌شان جگرش پاره‌پاره بود مگر؟  
همیشه کودک غم در وجود او می‌خفت  
دلش تپید به خون، گاهواره بود مگر؟  
«سپیده» آن‌که به ژرفای هر شبت می‌تافت  
غروب کرد فروغش، ستاره بود مگر؟  
سپیده سامانی - تهران

## غزل عرفانی

مست از شراب نابیم، افسونگرا! کجایی  
تر دامن از شرابیم، آخر، چرا نیایی؟  
ساقی بیا که رندان فارغ ز هر دو عالم  
دارند دیده بر در تا جلوه‌ی نمایی  
دلدار بی‌نظیرم از چهره پرده بردار  
کز نور روی ماهت غم از دلم زدایی  
تردمانان نشستیم در گوشه‌ی خرابات  
داریم دیده بر در شاید ز در آیی  
گر دامنش گرفتی «نعمت» بگو به جانان  
با یک نگاهی ای دوست درد مرا شفایی  
دکتر نعمت‌الله تابنده - مشهد

## سرود حسرت

هر دم به یادم آید شور و شعار رفته  
ناموس و نام نیکو شأن و وقار رفته  
صبحی رسیده اما در ابر و مه نشسته

تاریک و مبهم آمد چون شام تار رفته  
برف شرف نیارد بر قله‌ها خدایا  
آبی‌رسان دوباره در جویدار رفته  
می‌خواستم بگویم شرح تطاول باغ  
در فصل سبز و خرم در نوبهار رفته  
از ابرهای نازا از قتل عام جنگل  
از خارهای رسته از برگ و بار رفته  
ناید به گوش جانی در سایه‌سار افرا  
آواز مرغ حقی بانگ هزار رفته  
غمگین و ناشکیبا افسوس ورد و ذکر  
کاری چرا نکردم در روزگار رفته  
حسرت سرود اشکی هر قطره را چو بیتی  
در حسن خوی و خوبی در اقتدار رفته  
فردای خوش نباشد در پی به ناسپاسان  
نفرین کند همیشه ما را تبار رفته  
گویا خبر ندارند این خفتگان جاری  
با غصه برنگردد آن افتخار رفته  
حجت مخور تأسف رفت آن‌چه رفتی بود  
تحسین عالمی بر امیدوار رفته  
حجت حیدری سوادکوهی - قائم‌شهر

## مولا علی (ع)

مظهر آزادی و مهر و وفا باشد علی  
بر جوان مردان عالم مقتدا باشد علی  
خانه‌ی کعبه به یمن مقدمش گلخنده زد  
شمس کعبه، مفخر ام‌القرآ باشد علی  
درس جانبازی به ابنای بشر با کرده داد  
تا بداند انس و جان، شیر خدا باشد علی  
بستر پاک نبی خود شاهد این مدعاست  
در جوانمردی نقیب مصطفی باشد علی  
تا بماند نسل پاک احمد(ص) مرسل به دهر  
همسر بالنده‌ی خیرالنسا باشد علی  
در مقام قرب حق همتای مولا کس ندید  
سالک شایسته‌ی راه فنا باشد علی  
زین سبب او را خدا گفتند اهل حق<sup>۲</sup> به حق<sup>۳</sup>  
جلوه‌ی انوار حق در هر فضا باشد علی

«لافتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار»  
در زمین و آسمان و ماسوا باشد علی  
شاه ملک لافتا گفتن نه در شأن علی‌ست  
شهریار قادر ملک فتا<sup>۴</sup> باشد علی  
نکته‌سنجان این سخن را با تعمق بنگرند  
شاید از این نکته‌سنجی مرتضا باشد علی  
باسکوتش درس وحدت داد و از حشش گذشت  
گرچه ذی‌حق بر تمام اوصیا باشد علی  
منصب و جاه علی را حاجت تفسیر نیست  
تا که شمع آفرینش را ضیا باشد علی  
کرده توفان حوادث کشتی ما را هدف  
ره مده وحشت به دل تا ناخدا باشد علی  
با توکل باش و بر نهج‌البلاغه کن مرور  
تا یقین گردد تو را مشکل‌گشا باشد علی  
یا علی گوئیم و بر قلب حوادث می‌زنیم  
تا اساس کار ما در هر کجا باشد علی  
ما گنه‌آلودگان را دامن مولا بس است  
چون شفیع شیعه در روز جزا باشد علی  
دردمندان ملتجی بر درگه مولا شوند  
دردمندییم و امین و ملتجا باشد علی  
ریزه‌خوار خوان احسان علی «اسود» باشد  
سفره‌اش گسترده بر شاه و گدا باشد علی  
فریدون ضرغامی (اسود) - تهران

## پی‌نوشت‌ها

- ۱- فنا فی‌الله (اصطلاح تصوف) تبدیل صفات بشریت به صفات حق تعالی.
- ۲- نام فرقه‌ی بی‌است.
- ۳- در حقیقت، به حقیقت
- ۴- جوانمردی

## مهتاب پاییز

گل مهتاب به دامان شب آویخته بود  
شب و آینه به هم یکسره آمیخته بود  
خاک و افلاک تنیده به هم از پرتو عشق  
جیوه‌ی نور به دامان شفق ریخته بود  
برکه در خواب خوش نیم‌شبان بود و در آن

هاله‌ی نور ز گلچرخ فلک بیخته بود  
وهم را تا به سراپرده‌ی حیرت می‌برد  
رشته‌ی عقل ز هم یک‌سره بگسیخته بود  
بادی از دورترین چاه زمان می‌آمد  
توسنی اسب فلک را سفر انگیخته بود  
یاد باد آن شب پاییز که گوشواره‌ی ماه  
حلقه حلقه شده در گوش تو آویخته بود  
شمس‌الدین سیدان - تهران

### رباعی

هر چه آمد به سرم شکر خدا کردم و شد  
درد افتاد به جانم نه دوا کردم و شد  
بهر راضی شدن جان به لب آمده نیز  
هر بلایی که به من داد دعا کردم و شد  
دکتر رضا امید بخش - تهران

### مناجات

ای خالق انس و جان و هستی  
مستی ده شور و حال و مستی  
ای قادر مطلق یگانه  
مقصود تویی، همه بهانه  
بر هر چه نظرم کنم ز هستی  
بینم که در آن همه تو هستی  
غیر از تو خدای حی داور  
پیداست که نیست چیز دیگر  
من هم ملکا هر آنچه هستم  
من نیستم و همه تو هستم  
پیوسته به هر کجا که باشم  
هرگز ز تو من جدا نباشم  
من کالبدم، تویی روانم  
من خود بدنم تویی، جانم  
من خاکم و جانم آسمانی است  
جان هیچ‌گه از خدا جدا نیست  
روح از بدنم اگر جدا شد

ملحق به خدایی خدا شد  
چون جان جهان خدای داناست  
بر هر چه که خواهد او تواناست  
خوشحالی شکروی در این جاست  
از این‌که خدا همیشه با ماست  
قاسم شکروی - تهران

### در سوگ صادق هدایت

چون روح، وجود تو معمایی بود  
آمیزه‌یی از جنون و تنهایی بود  
روزی که تو را خاک در آغوش کشید  
زانوزدن مرگ تماشایی بود  
ایرج زبردست - شیراز

### سوز نگاه

تا کی رسیم باز کجا بر کناره‌ای  
ماییم و بحر پُر خطر و تخته پاره‌ای  
کامم نداد گیتی و ایام گشت طی  
با محنت و عذاب برون از شماره‌ای  
از بعد مرگ اگر گذرد یار بر سرم  
گردد مرا نصیب حیات دوباره‌ای  
دل‌ها ز نند خیمه در آتش ز فرط شوق  
خیزد اگر ز سوز نگاهش شراره‌ای  
سنگین دلی چو او نه شنیده نه دیده‌ام  
در سینه جای داده مگر سنگِ خاره‌ای  
بیهوده‌ای طیب به درمان من مکوش  
کی درد عشق را به جهان بوده چاره‌ای  
از بیم غیر فرصت دیدار چون که نیست  
کن پرسشی ز حال دلم با اشاره‌ای  
چشمم نبود در شب حسرت ستاره بار  
بود آسمان بخت مرا گر ستاره‌ای  
بگذشت آب از سر و مُسکان به حیرت است  
آیا رسیم بار دگر بر کناره‌ای  
دکتر عباس کی‌منش - تهران

### مبادا

تو گفتی، عاشقی زیباست، باشد  
همیشه عشق پا برجاست، باشد  
اگرچه حرف‌هایت باورم نیست  
مبادا این دروغت راست باشد

### بن بست

بیا بی‌تو دلم غمگین و خسته‌ست  
غمی مبهم به جان من نشسته‌ست  
اسیر کوچه‌ی بن‌بست گشتم  
به هر سو می‌روم من راه بسته‌ست

### طراوت

تو مانند پرستوی بهاری  
طراوت را به همراهت می‌آری  
سراپا سبز خواهم شد، اگر تو  
چو باران بر کویر دل بباری  
اسماعیل مزیدی - علی‌آباد کتول

### عطر نگاه

چشم در راه  
درین بهانه...  
انگاره‌یی خوش است  
زیرا که:  
برگی درخت صنوبری  
از موج هر نسیم  
به خنده خنده‌ی صبح است  
بی‌دریغ.  
و در من تبسمی‌ست  
چون گل خوشبوی باورم  
عطر نگاه تو را  
به مژده‌ی دیدار می‌برد.

محمود روحانی (پویا) - تورنتو

## ۲۰ شعر دیگر در حمایت از نشر ماهنامه‌ی حافظ و سردبیرش

### ۹۹۶- محمد باصری - شیراز

این غزل توسط این شاعر شیرازی (متولد ۱۳۱۵، متعلق به طایفه‌ی باصری ایل قشقایی) در ۱۹ دی ۱۳۸۸ در انجمن ادبی ایران قرائت شد.

ترا اشارت ابرو، اشاره‌یی دگر است  
نگاه چشم تراه، استعاره‌یی دگر است  
هزار اختر تابنده آسمان دارد  
فروغ روی تو اما، ستاره‌یی دگر است  
حسود بر تو به چشم حسد اگر نگرد  
هماره اهل نظر را نظاره‌یی دگر است  
به وعده‌های فریبنده دل نباید بست  
که عهد مدعیان بند پاره‌یی دگر است  
ثنای دوست در این مختصر نمی‌گنجد  
که احتیاج به وصف دوباره‌یی دگر است  
چه نکته آورم از پرفسور امین به زبان  
که او به عرصه‌ی دانش سواره‌یی دگر است  
ز تندباد حوادث نمی‌شود خاموش  
که آتش دل او را شراره‌یی دگر است  
هر آن که دید به چشم بصیرت او را گفت  
که در مدار ادب ماهواره‌یی دگر است  
به هیچ کس به جز آینه اقتدا نکند  
که هر که رادل چون سنگ خاره‌یی دگر است  
اگر چه نیست طلا شعر باصری اما  
به گوش اهل سخن گوشواره‌یی دگر است

### ۹۹۷- دکتر محمد گازرانی - تهران

این قصیده توسط گوینده‌ی آن که از فضلا و ادبا و از استادان ادبیات فارسی در دانشگاه‌اند، در ۱۹ دی ۱۳۸۸ در انجمن ادبی ایران قرائت شد.

امینا! در فضای سبز میهن  
نروید چون تو سروی سایه افکن  
سرت سبز و زبان سرکشت سرخ

حضورت سبزی گلزار میهن  
تو آن سرچشمه‌ی پاک و زلالی  
که روید از تو در هر گوشه گلشن  
بود دیوان شعرت خرمن گل  
زهی خرمن! زهی گل‌های خرمن  
گرامی‌نامه‌ی حافظ چراغی‌ست  
کز آن چشم خرد گردیده روشن  
بنازم طرفه ایران‌نامه‌ات را  
که باشد بر چراغ عقل روغن  
سراسر گفته‌هایت حکمت و پند  
سراپا نکته‌هایت دانش و فن  
به سر تا پای تو گر بنگرد کس  
نمی‌یابد نشان از رنگ و ریمن  
که دیده «راستی» را هم‌چو تو دوست؟  
کجا «ناراستی» را چون تو دشمن؟  
تو آن شاهین گردون آشیانی  
که در اوج شرف دارد نشیمن  
ز زادن چون تو فرزندی یگانه  
بماند مادر میهن سترون  
تویی از دوده‌ی پاک پیمبر  
تویی پاکیزه جان و پاک‌دامن  
آییران را به زانو تا در آری  
خدایت یار بادا چون تهمتن!  
مشو نومید اگر یک چند ماندی  
اسیر چاه دژخیمان چو بیژن  
ز خاقانی شنو رفتار گردون  
«مگس در گلشن و عنقا به گلخن»<sup>۱</sup>  
نثار دوستانت باد عیش و شادی!  
نصیب دشمنانت باد شین و شیون!  
نه تنها من به وصف ناتوانم  
که در وصف تو سبحان است الکن  
۱- من اندر کُنج و دونان بر سر گنج / مگس در  
گلشن و عنقا به گلخن (دیوان خاقانی، ص ۳۱۸)

### ۹۹۸- غلامعلی برومند

بزرگ مرد امینا، ردا، خردمندا!  
که حق ردای امانت تو را به پیکر کرد  
تویی ز دوده‌ی پاک علی عمرانی  
خدا زبان تو را ذوالفقار حیدر کرد  
شرافت نسب دودمان پاک تو را  
خدا در آب و گلت از ازل مخمر کرد  
تویی سخنور و شاعر که با قلم چل سال  
همیشه شعر و سخن، ثبت و ضبط دفتر کرد  
تویی همان چمن‌آرا که از عبیر کلام  
دماغ پیر و جوان را چو گل معطر کرد  
چه خشک مغز بود آن که خامه‌ی تو شکست  
چه‌ها که با تو ستمکار خاک بر سر کرد  
یقین که سطری از آن ماهنامه‌ی تو خواند  
کسی که خاطر پاک تو را مکدر کرد  
تو را به محکمه بردند و کتف بشکستند  
یکی جریمه بکرد و یکیت کیفر کرد  
مجله‌ی تو بیستند و این ندانستند  
که هیچ اهل خرد را نمی‌توان خر کرد  
منم همیشه دعاگوی عمر پیر مغان  
که هم‌چو من سخت را به صدق باور کرد

### ۹۹۹- ادیب خراسانی - مشهد

که نمونه‌ی شعرش در دیوان مسافر  
همدانی چاپ شده است.

استاد امین که بی‌بدل و بی‌نظیر هست  
او را زبان سرخ و دل نره شیر هست  
فردوسی و نظامی و خیام و مولوی  
استاد فحل فاضل روشن ضمیر هست  
چون بیهقی به نثر و چنان انوری به نظم  
شاعر چو این یک است و چو آن یک دبیر هست  
جامع به علم و فلسفه و دانش و حقوق  
آگاه از فصول صغیر و کبیر هست

مردی یگانه، نادره‌یی پاک و بی‌مثال  
کش فکرت جوان و کرامات پیر هست  
طبعش چو آفتاب منیر است و شکر حق  
نک کشوری ز روشنی‌اش مستتیر هست  
آزاده است اگرچه ز بند تعلقات  
در بند مام میهن جانش اسیر هست  
وارد نشد اگرچه به کابینه‌یی چه غم  
در کشور کمال، امیر و وزیر هست  
گر نیست زنده کس ز بزرگان ملک جم  
اکنون خلف به باربد و اردشیر هست  
ناچار حق و باطل همسایه‌ی هم‌اند  
هرجا نبی‌ست، بوله‌بی ناگزیر هست  
نیک و بد است در گذر عمر روبه‌روی  
گر خیرِی‌ست این سو، آن سو شیریر هست

#### ۱۰۰۰- دکتر ایرج صراف - تهران

پزشک جراح و فعال فرهنگی که مقالات  
وی قبلاً در مجله‌ی حافظ به چاپ رسیده  
است.

«الف» از تارک «الحمدلله»  
به «میم» «میهن» ما چون قرین شد  
یگانه نوربخش عرصه‌ی رزم  
چهار اولی با هم «امین» شد

#### ۱۰۰۱- امیر وحدانی - تهران

تا ابد شاد و سرافراز بمانی و ثمین  
ای امین ای هنری مرد سرافراز وزین  
عالم عاملی و عارف واصل، آری  
نیست شایسته از آن فاضل کامل به جز این  
آفرین ای که تویی خوب خلف بر اسلاف  
حبّدا ای که تویی ابن امین ابن امین  
در جمال سخنان حرف نباشد که بود  
خوش‌تر از چهره‌ی غلمان و رخ حورالعین  
وارث بیهقی و طوسی و جامی شده‌یی

ای به فرهنگ و هنر از همه شایسته‌ترین  
مرد میدانی و استاد سخن‌های لطیف  
اهل آگاهی و عرفانی و ایمان و یقین  
هم به آداب و به اخلاق، تو صاحب اورنگ  
هم به علم و ادب و دانش صاحب تمکین  
خیزد از قرص رخت نور شعور و بینش  
ریزد از لعل لب‌ت گوهر و دره‌های ثمین  
پرتو فکرت بگر تو چنان نورافزاست  
به فلک می‌رود از روی تو تا چرخ برین  
از خدا خواهم صد سال بمانی اما  
دارم امید که یک لحظه نباشی غمگین  
تا که فروردین آید پس اسفند، امین!  
باد اسفند تو همواره به از فروردین

#### ۱۰۰۲- محبوبه اخباری

تهران - فرهنگی بازنشسته، شاعر  
این شاعر این غزل را در انجمن ادبی ایران  
در ۱۹ دی ۱۳۸۸ قرائت کرد.

ای امین، اسوه به علم و ادب و ایمانی  
بنده‌ی خاص خدا فخر همه ایرانی  
باشکوهی، چو یکی بحر عمیق و آرام  
با ادب خوب‌تر از درّ و گهر و مرجانی  
زین تواضع که فزون کرده گل حسن ترا  
بی‌گمان در صدف خاطره‌ها می‌مانی  
شعر و دیوان تو ای شاعر نیک‌اندیشه  
بیت بیت‌اش شده چون دفتری و دیوانی  
گلشن دانشی و شوق شکفتن داری  
بلبلی در قفس و عشق وطن می‌خوانی  
از شمیم خوش حسن تو تراود مهتاب  
بهر ارباب نظر، زمزمه‌ی بارانی

#### ۱۰۰۳- دکتر امیرحسین استوار

عالمی آگاه و دانایی امین  
در سخن گفتن توانایی امین  
هست گفتار تو شیرین‌تر ز قند

صاحب اشعار شیوایی امین  
حافظ و سعدی و خیام زمان  
نکته‌سنج و مجلس‌آرایی امین  
ابن‌سینایی و افلاطون عصر  
فندرسکی یا که صدراپی امین  
میردامادی و یا شیخ بها  
پادشاه ملک معنایی امین  
من نمی‌دانم که خود تو کیستی  
لیک دانم مرشد مایی امین

#### ۱۰۰۴- محمد جوادی

ای امین ای که سخن‌سنج و قلم‌فرسایی  
صاحب نطق و بیان و قلم شیوایی  
شعر زیبای تو در لوح دلم بنشیند  
بس که صاحب دل و آزاده و بی‌پروایی  
آفرین بر تو که شیرین سخن و حق‌گویی  
حبّدا کز تو درافتاده چنین غوغایی  
فکر تو حافظ جمعیت ما شد اما  
حیف و صد حیف که بی‌یاوری و تنهایی  
این غزل گفته‌ام از بهر تو چون حافظ گفت  
«در همه دیر معان نیست چو من شیدایی»

#### ۱۰۰۵- مسعود توکلیان

امین ای سیّد و نسل پیمبر  
تویی اهل ادب را میر و سرور  
خدایت تا ابد پاینده دارد  
که از علم تو شد پاینده کشور

#### ۱۰۰۶- علی اصغر اقتداری (حرمان)

شاعر و دبیر آموزش و پرورش - سبزوار  
استاد امین! سلام ما را بپذیر  
تلخ است اگرچه جام ما را بپذیر  
دل‌بسته‌ی شعرهای نابت شده‌ایم  
با این همه شعر خام ما را بپذیر

### ۱۰۰۷- علی اکبر خویشاوندی (شفیق)

متولد ۱۳۲۵ سبزوار، شاعر و داستان‌نویس  
مقیم مشهد

چشم و چراغ مردم بینادلی امین  
روشن ضمیر و عارف و شیدا دلی امین  
با فتنه در جدالی و با جهل در ستیز  
چون کوه با صلابت و دریادلی امین

### ۱۰۰۸- علی اکبر خویشاوندی (شفیق)

لحظه‌یی با من نشستنی خانه‌ام رونق گرفت  
نیک‌پی! با مقدمت کاشانه‌ام رونق گرفت  
شد منور فکرتم از پرتو گفتار تو  
از دم گرم دل دیوانه‌ام رونق گرفت  
بی می خم‌خانه‌ات پیمانه‌ام مستی نداشت  
با یکی پیمانه‌ات میخانه‌ام رونق گرفت  
ای گل خوش‌رنگ و بوی گلشن آزادگی  
از شمیم مهر تو گلخانه‌ام رونق گرفت  
با حضورت اندرین صحرای خاموش و سکون  
روزگار بی‌سر و سامانه‌ام رونق گرفت  
تا که بنهادی قدم بر خاک این غربت‌سرای  
نازنین در یک نفس ویرانه‌ام رونق گرفت  
ای «امین» ای عشق جاوید و بلافصل «شفیق»  
با تو شعر و مستی و افسانه‌ام رونق گرفت

### ۱۰۰۹- حسین نوروزی - تهران

#### موشح: سیدحسین امین

سیه بپوش امین در عزای آزادی  
بنال و شعر بگو در رنای آزادی  
یزید دیگری اکنون بود به ما حاکم  
که عازم است به قلع و فنای آزادی  
در آن نبرد مجاهد قلیل بوده و حال  
کثیر هست برای بقای آزادی  
حسین بود و علمدار و یاوران، و امروز  
امین به دست گرفته لوای آزادی  
سپاه وی همه جمع اند زیر پرچم او  
که جان کنند به رغبت فدای آزادی  
نگه کنید به تاریخ تا شوید آگه

ز سر نهاده عزیزان به پای آزادی  
اسارت است و بود اختناق و استبداد  
علاج آن نبود جز هوای آزادی  
مگو که از سخن عشق هم خوش است صدا  
چو هست خوش‌تر از آن هم، صدای آزادی  
یقین مراست بود نغزتر ز هر نغمه  
برای شیفتگانش نوای آزادی  
نبود چاره جز ایجاز، چون که این چامه  
موشح است و بود در عزای آزادی  
سروده‌یی ست برای امین ز نوروزی  
غمین و گریه‌کنان گفت وای آزادی

### ۱۰۱۰- مهندس رضا مرادی - تهران

که دومین مجموعه‌ی شعر او با عنوان  
تولد ایمان با مقدمه‌یی به قلم پروفیسور  
سید حسن امین چاپ شده است.

اوستا! اوستادا! ای تهمتن  
امین! ای مایه‌ی اعزاز میهن  
دلی دارم که مثل کوچه خاکی‌ست  
قبولش گر کنی، شاکر شوم من

### ۱۰۱۱- ناصر درویش

یکتا جریده‌یی که مسمای حافظ است  
امروز ماهنامه‌ی زیبای حافظ است  
هر ماهه می‌کند چو مه نو طلوع و خلق  
مشتاق استفاده از فحوای حافظ است  
هنگامه کرده دکتر امین در سخنوری  
هرجا که بگذری همه غوغای حافظ است  
با نقد و با مقاله و تاریخ و نظم و نثر  
سیراب تشنه ز آب گوارای حافظ است  
حق چون که از تضارب آرا شود پدید  
ده صفحه بحث معرکه‌آرای حافظ است  
داند کسی که عاشقِ دُرّ دَرّی بود  
درها نهان به دامن دریای حافظ است  
شش سال شد که بنده‌ی درویش باده‌نوش  
هر ماهه مست و شاد ز مینای حافظ است

### ۱۰۱۲- علی خالصی - سبزوار

ای امین کارت وطن را زنده کرد  
سعدی شیرین‌سخن را زنده کرد  
از تو فرهنگ و ادب رونق گرفت  
حافظت صد انجمن را زنده کرد  
گفته‌هایت در بیان فلسفه  
فیلسوفان کهن را زنده کرد  
نظم و نثر محکم و شیوای تو  
لاله باغ و چمن را زنده کرد  
قصه‌ی عشقت به ایران عزیز  
بار دیگر جان و تن را زنده کرد  
خالصی هستم ز شهر سبزوار  
نام نیکت شهر من را زنده کرد

### ۱۰۱۳- محمد علی دوستی

#### (ضیاء دماوندی)

الها خالقا قیوم دادار  
امین کشور ما را نگه‌دار  
حفاظت کن ز حافظ‌نامه‌ی او  
که حافظ را به جان گشته خریدار  
بود او ناشر حق و حقیقت  
امین است و صدیق و راست کردار  
اگرچه قافیه مغلوب گشته  
ضیاء از او گرفته درس بسیار

### ۱۰۱۴- حبیب‌الله خسروی

(سردفتر اسناد رسمی شماره‌ی ۷۳ تهران)  
به مناسبت ساخت تندیس پروفیسور امین  
این چشم و این ابرو بین کین گونه حکاکی شده  
این چهره‌ی مانا امین اسطوره پاک شده  
چشمش به فردهای دور جانش همه رویای نور  
با سخت‌کوشی‌ها صبور ره‌پوی افلاکی شده  
دور از غرور این جا بین سرباز ایرانی امین  
هم جان‌نثاری راستین افتاده‌ی خاکی شده  
سحر قلم جادوگری در نظم او افسونگری  
در هر هنر گر بنگری چابک به چالاکی شده  
با هر قصیده رزم نو در هر کلامی عزم نو

عزمی همه با جزم نو مشهور بی‌باکی شده  
زو هیچ نفرین نشنوی جز بانگ آمین نشنوی  
بی‌های‌وهوی و همه‌همه عاری ز هتاک‌ی شده  
دستش مریزاد اوستاد ناز طیبانش مباد  
آن‌کو نگشته زنده‌یاد امروز حکاک‌ی شده

### ۱۰۱۵- ادیب مسعودی - تهران

بود تندیس خوبت ای نکوبخت  
چو شاهان برنشسته بر سر تخت  
\*\*\*

مرحبا بر آن قلم کز راه تبدیل عرض  
بر فراز صفحه‌ی قرطاس جوهر پرورد

### ۱۰۱۶- بتول مومن (آذر مهر) - تهران

به فرخنده‌روزی تو در سبزوار  
قدم بر نهادی در این روزگار  
تو راه زادروزت به آذر مه است  
به شعری ز آذر تو را یادگار  
امینی به هر کار و راه ادب  
ز دل کرده‌یی جان خود را نثار  
اگر حافظت بسته شده غم مخور  
که گردون نگرود به یک کار و بار  
بسی چرخ گردیده بر هر کسی  
نمانده است بر کام کس پایدار  
مخور غم که دوران غم بگذرد  
غم و شادمانی ندارد قرار  
قراری نماند به کس جز خدا  
که او‌یست پاینده بر هر مدار  
بگویم تو را شادباشی به جان  
که هرگز نباشد غمی ماندگار

### ۱۰۱۷- ندا مهراد (ابراهیمی) - چالوس

#### دیوان امین

شاید باید این‌گونه آغاز کنم که شعر انسان  
را به جایی می‌رساند که از واژه‌ی انسانی  
فرا تر می‌رود. دیوان امین با سرفصل  
آغازین خود، فن شعر را از زبان ابن‌سینا و  
ارسطو در کنار هم جای می‌دهد، و دیوان که

متشکل از مثنوی و غزل‌های سیاسی و  
زیبای عاشقانه و چند شعر نواست، حدیث  
سفری‌ست در غربت. سرانجام آثار ۴۲۵  
شاعر معاصر که اشعاری در وصف استاد  
گران‌قدر سروده‌اند را در خود جای می‌دهد.  
از وطن که می‌گویی چه عاشقانه  
می‌سرای، هر چه هست تنها زاییده‌ی  
عشق و دوستی توست به نام ایران سربلند.  
حاصل کوشش بی‌دریغ تو در پژوهش و  
مطالعه و تصحیح و تألیف آثاری نیک است  
که جز بزرگان را کسی یارای آن نیست؛  
مسلط بر حقوق و تاریخ و شاخه‌های  
ادبیات به حق اغراق نیست اگر تو را وارث  
بیهقی بنامیم و رازدار شاعر نامی حافظ  
شیرازی.

شعر امین، شعری‌ست که از عمق و ژرفای  
حکیمانه‌ی روزگار ما می‌آید و آتشی در  
نیستان ادبیات معاصر ماست که روح را از  
عمق وجود می‌کشاند و دل و جان را  
صیقل می‌کند؛ و در این زمانه‌ی دروغ، ریا،  
مروارید درخشانی‌ست که از صدفی بیرون  
می‌آید که از نیاکان او به خود گرفته است  
که چون بزرگان ما چون حافظ  
شیرین‌سخن و انسان‌دوست و صلح‌طلب  
است.

در این زمانه‌یی که جهان را ظلم فرا گرفته؛  
به امید روزی که همه، دوستداران فرهنگ  
و هنر باشند که با ارزش‌ترین چشمه‌ی  
زاینده‌یی‌ست از رود محبت‌آمیز.

در شعر امین، مادر، پدر و وطن و عشق و  
مردم همه عزیزند و مثل یک خانواده که  
باید متحد به یک دهکده‌ی صلح جهانی  
برسند. به امید آن روز که همه‌ی انسان‌ها  
به گفته‌ی سعدی شیرازی «بنی‌آدم  
اعضای یکدیگرند / که در آفرینش ز یک  
گوهرند» عمل کنند و این‌جا قلم است که  
حرف اول و آخر را می‌زند و به گفته‌ی خود

پروفسور امین: «آریاب زر و زور ز هم  
می‌ترسند / وز هر که قوی‌ست بیش و کم  
می‌ترسند / این طرفه نگر که صاحبان زر  
و زور / با این همه زور از قلم می‌ترسند».

#### تقدیم به محضر بانوی

#### ایمان و ایثار حضرت فاطمة الزهرا

#### شیر و خورشید

#### علی اکبر غیور - شیراز

دیده تا کارش به رؤیا می‌کشد  
آسمان را بس چه زیبا می‌کشد  
صبح را از پرده‌ی دلگیر شب  
چادر از سر دست فردا می‌کشد  
تا فروزان‌تر شود گیتی فروز  
بر رخ خورشید، زهرا می‌کشد  
در سرای وحی و عشق سرمدی  
یک جهان خنده به لب‌ها می‌کشد  
هم‌قران خورشید را شیر فتی  
شیر خورشید است و بی‌تا می‌کشد  
فعل حق را جلوه‌گر از پرتوش  
یازده ماه دل‌آرا می‌کشد  
برکه‌ی کوثر چو بُد خُم‌خانه‌اش  
در بیابان نقش دریا می‌کشد  
راه فردوس از کنار کوی اوست  
سوی او فردوس خود، پا می‌کشد  
بانوی آل عبا را گو چرا  
این ستم از آل زرقا می‌کشد  
از چه رو بر پرده‌ها رسام دهر  
نقش دیوان را به دیبا می‌کشد  
یک «فَدک» چیزی نبود، آقای من  
خط بطلان او به دنیا می‌کشد  
پور موعودش به سرحد زمان  
بانگ تکبیرش مسیحا می‌کشد  
آن‌که یک جو منت از عالم نبرد  
منت از ام‌ابی‌ها می‌کشد